



درس فایز فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فیما یجب فیہ الخمس - السایع: الحلال المختلط بالحرام ...
 تاریخ: ۲۴ بهمن ۱۳۹۶
 موضوع جزئی: مسأله سی و سوم - صورت دوم - جهت دوم - فرض دوم (عدم امضاء بیع)
 مصادف با: ۲۶ جمادی الاول ۱۴۳۹
 سال هشتم (سال پنجم خمس)
 جلسه: ۶۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در مسأله ۳۳ بحث در دو صورت واقع شده است؛ صورت اول مورد رسیدگی قرار گرفت، صورت دوم هم دو فرض دارد که فرض اول آن مورد بحث واقع شد و فرض دوم باقی مانده است.

صورت مسأله این بود که اگر کسی قبل از اخراج خمس، در مال مختلط به حرام تصرف کند و آن را بفروشد، این جا از چند جهت بحث واقع شده است: یکی اینکه آیا خمس ساقط می شود یا خیر؟ دیگر اینکه آیا این بیع صحیحاً واقع شده یا فضولياً واقع شده است؟ این دو جهت را مورد تعرض قرار دادیم و عرض شد به نظر ما خمس ساقط نمی شود خلافاً للامام (ره) که ایشان قائل به سقوط خمس هستند.

در مورد بیع نیز عرض شد این بیع فضولی است و احتیاج به اجازه و امضاء حاکم به عنوان ولی صاحبان خمس یا ولی مجهول المالک دارد. منتهی در مورد خود این بیع گفته شد دو فرض متصور است: یکی فرض امضاء این بیع و یکی هم فرض عدم امضاء. در مورد فرض اول که حاکم این بیع را امضاء کند، عرض شد معوض بتمامه به مشتری منتقل شده و ملک او می شود. در مورد عوض نیز دو احتمال دارد و این دو احتمال به خاطر دو مبنایی است که در این مسأله وجود دارد. مبنای اول این است که خمس در مال حلال مختلط به حرام، از سنخ خمس در سایر اقسام باشد و دیگر اینکه خمس در مختلط به حرام، از سنخ سایر اقسام نباشد.

عرض شد اگر از سنخ سایر اقسام باشد، آن چه که امام (ره) در این جا فرمودند چه بسا قابل قبول نباشد. اینکه عوض را مصادق مال حلال مختلط به حرام بدانیم که باید خمس آن پرداخت شود، محل اشکال است. اما اگر مبنای ما این بود که خمس در این جا از سنخ سایر اقسام نیست، آن وقت می توانیم عوض را بعد البیع از مصادیق مال حلال مختلط به حرام بدانیم که متعلق خمس واقع شده است.

فرض دوم از صورت دوم

اما فرض دوم آن جایی است که این بیع را حاکم امضا نکند. یک مال حلال مخلوط به حرام است که خمس آن داده نشده و توسط من بیده المال فروخته شده است. حاکم هم این معامله را امضا نکرده است. قهراً اگر حاکم این معامله را امضا نکند، نسبت به آن بخشی که مربوط به خود من بیده المال است، این معامله صحیح است و نیاز به امضا ندارد؛ چون مال خودش بوده و آن را فروخته است. بالاخره قطعاً یک مقداری از این مال فروخته شده، حلال بوده و ملک خود شخص بوده است.

لذا مانعی در برابر صحت بیع این قسمت وجود ندارد. اما بالاخره بخشی از مال نیز متعلق به غیر بوده و لذا حرام است. اگر معامله توسط حاکم امضا نشود، یعنی بیع نسبت به آن مقدار حرام باطل است. این جا مشتری خیار تبعض صَفقَه پیدا می‌کند یعنی می‌تواند نسبت به آن بخش حلال که معامله آن صحیح است، بیع را بپذیرد و در آن مقداری که بیع باطل است، مثنی را برگرداند و ثمن را بگیرد. هم چنین می‌تواند معامله را بهم بزند. اگر مشتری اعمال خیار کرد، تکلیف معلوم است و همه چیز سر جای خودش بر می‌گردد و به واسطه خیار تبعض صَفقَه، بیع منتفی می‌شود و دیگر جایی برای بحث باقی نمی‌ماند. اما اگر مشتری خیار خود را اعمال نکرد، و عوض و معوض هم قبض شده بود، این جا تکلیف چیست؟ ما بعد از عدم امضاء حاکم نسبت به این معامله، با تغییر و جابجایی بخشی از مبیع به مشتری و نیز انتقال بخشی از عوض به فروشنده مواجه هستیم.

الف) نسبت به عوض

در آن مقداری که حرام بوده و اجازه نشده، هیچ جابجایی‌ای صورت نمی‌گیرد؛ بر این اساس آن چیزی که الان دست بایع آمده [عوض] خودش یک مال حلال مخلوط به حرام است که مقدار آن مجهول است ولی صاحب آن معلوم است. مثلاً زمینی را فروخته که این زمین مختلط به حرام بوده است و معامله توسط حاکم امضا نشده؛ لذا در برابر آن مقدار زمینی که متعلق به خودش بوده، یک عوضی دریافت کرده است. وقتی زمین را می‌فروشد و در برابر آن، عوض می‌گیرد، یعنی کَأَنَّ این عوض که در دست بایع است، مشتمل بر دو چیز است. یکی مال خودش که به ازاء سهم خودش از زمین قرار گرفته که این حلال است. اما یک بخشی از این عوض کَأَنَّ چیزی در برابر آن داده نشده است. وقتی آن بخش حرام امضا نمی‌شود، معنایش این است که یک مالی از مشتری در دست بایع آمده که این هیچ سببی برای انتقال آن نبوده است. پس الان خود این عوض، یک مال مختلط به حرام است که تشکیل شده از یک قسمتی حلال که متعلق به خود فروشنده است و یک قسمتی حرام که این حرام، مال غیر است و غیر عبارت است از مشتری. چون مال مشتری بدون اینکه چیزی نصیب او شود، الان در دست فروشنده قرار گرفته است. پس همین الان شده مال حلال مختلط به حرام؛ فرض هم این است که مشتری معامله را بهم نزده است. صاحب این مال معلوم است که همان مشتری است اما مقدار مال معلوم نیست؛ پس از موارد مال مختلط به حرام شده «الذی لم یعرف مقداره و عُلْم صاحبه».

سؤال:

استاد: این را که حاکم امضا نکرد لذا در این عوض صاحبان خمس سهمی ندارند. یک معوض داریم و یک عوض داریم. معوض را فروخته؛ یعنی سهم صاحبان خمس یا فقرا را فروخته در حالی که حاکم امضا نکرده است. یعنی سهم آن‌ها در همان معوض باقی مانده است و با چیزی جابجا نشده است. پس آن مقداری که برای خودش می‌باشد مال حلال است. یک مقدار دیگر هم که الان به مال او ضمیمه شده است. این عوضی که دریافت کرده در مقابل هزار متر مربع زمین بوده؛ یقین دارد که یک مقداری از آن متعلق به خود اوست؛ یعنی یقین دارد عوضی که در مقابل هزار متر زمین دریافت کرده، یک بخشی از آن برای خودش نیست بلکه برای مشتری است. چون مشتری این پول را داده اما چیزی گیرش نیامده است.

چون معامله بقیه زمین که متعلق به ارباب خمس یا فقرا بوده، امضا نشده است. پس کأن مقداری از مال مشتری بدون جهت به بایع منتقل شده است.

سؤال:

استاد: در فرض قبل، چون معامله امضا شده و صحیح است، گفته‌اند عیناً همان چیزی که در معوض بوده، جایشان عوض شده و عوض قرار گرفته است. اگر قائل به خمس باشیم، یک پنجم آمده. ولی این جا الان ما نمی‌دانیم. به هر حال در صورتی که این بیع توسط حاکم امضا نشود و مشتری اعمال خیار تبعض صفقه نکند، عوضی که توسط بایع قبض شده یک مصداق جدید برای مال حلال مختلط به حرام می‌شود که مقدار حلال آن متعلق به خودش است؛ چون خودش مالک این مال بوده است. مقدار حرام آن هم متعلق به مشتری است؛ چون از عوض از ملک غیر در ملک فروشنده داخل شده است. لذا مال خودش با مال حرام آمیخته شده است.

تفاوت مال حلال مختلط با حرام در این فرض با فرض قبلی

این مال حلال مختلط به حرام، با مال حلال مختلط به حرام در فرض اول از دو جهت با هم تفاوت دارند. شاید هم یک جهت باشند ولی می‌توان به دو جهت برگرداند. در فرض اول، نه مقدار و نه صاحب مال حلال مختلط به حرام، نیست چون از ابتدا فرض ما همین بوده که علم به مقدار ندارد و مالک آن هم معلوم نیست و این طبق فرض بوده است. لذا گفتیم همان حکمی که در مال مختلط به حرام ثابت است و قبلاً نسبت به معوض جریان داشت، الان عیناً به عوض منتقل می‌شود و فقط جابجا می‌شود؛ این برای فرض اول بود که حاکم اجازه کند. اما در فرض دوم که حاکم بیع را اجازه نمی‌کند، این جا عوض نیز مال حلال مختلط به حرام می‌شود ولی مالک آن معلوم است و مقدار کماکان مجهول است. اما مالک آن عبارت است از مشتری.

اگر مال حلال مختلط به حرام شد در حالی که صاحب آن معلوم است، حکم آن فرق می‌کند. قبلاً گفته شد خمس در صورتی ثابت می‌شود که مال حلال مختلط به حرام از دو جهت مجهول باشد، یعنی مقدارش مجهول باشد و صاحبش معلوم نباشد. در ضمن فروعی در مسائل متعدد، این مسأله را مورد بررسی قرار دادیم که اگر مال حلالی که با حرام مخلوط شده، صاحب آن معلوم شود، چه باید کرد. هم چنین گفتیم اگر مقدار آن معلوم شد، چه باید کرد. یعنی یکی از آن دو شرط از بین برود. هر آن چه که سابقاً مطرح کردیم، (بخصوص در ذیل مسأله ۲۹)، در این جا نیز جریان پیدا می‌کند. یعنی دقیقاً در فرض دوم درباره عوض، حکم همان است که در مال حلال مختلط به حرام گفتیم که مقدارش مجهول است ولی مالک معلوم. هر آن چه سابقاً گفتیم این جا نیز جریان پیدا می‌کند.

ب) نسبت به معوض

هذا كله بالنسبة الى العوض؛ اما معوض چطور؟ ما در فرض اول هم در مورد عوض و هم در مورد معوض بحث کردیم؛ گفتیم اگر حاکم امضا کند، معوض بتمامه ملک مشتری می‌شود؛ درباره عوض هم بحث کردیم. این جا نیز همین طور است. درباره عوض در این جا بحث کردیم؛ اما معوض چه می‌شود؟ آن چیزی که مشتمل بر حرام بوده و به یک کسی فروخته

شده و حاکم هم این معامله را امضا نکرده است؛ امام (ره) در این جا می‌فرماید: «أنه باقی علی حاله السابق»، معوض به همان حال سابق خودش باقی است.

حال سابق معوض چه بود؟ قبل از بیع، آن معوض یک مال مختلط به حرام بود. الان هم که امضا نشده، مثل سابق یک مال مختلط به حرام است. در مال مختلط به حرام خمس واجب است؛ پس در معوض هم خمس واجب می‌شود. یعنی یک پنجم معوض، یعنی آن چیزی که مشتری خریده و در دست اوست متعلق به غیر است. این جا چه باید کرد؟ امام (ره) فرموده ولی خمس می‌تواند به بایع رجوع کند، کما اینکه می‌تواند به مشتری رجوع کند. بالاخره یک پنجم معوض به عنوان مال مختلط به حرام، مربوط به ارباب خمس است.

ولی خمس برای استیفاء حق صاحبان خمس می‌تواند به بایع بگوید به چه حقی این زمین را که بخشی از آن متعلق به صاحبان خمس بود را فروختی؟ پس باید آن یک پنجمی که سهم آنان بود را بدهی. کما اینکه می‌تواند به مشتری بگوید من کاری ندارم که چه کسی به تو فروخته؛ یک پنجم این زمین متعلق به صاحبان خمس است و باید برگردد.

در این صورت اگر سراغ بایع رفت و بایع هم یک پنجم سهم او را داد، این بیع خالی از اشکال می‌شود. یعنی تمام ثمن و عوض برای بایع می‌شود و تمام مبیع برای مشتری می‌شود. اما اگر سراغ مشتری رفت و مشتری تصمیم گرفت سهم ارباب خمس را بدهد، در این جا دو حالت دارد: تارة سهم ارباب خمس را از خارج از این مبیع می‌دهد؛ مثلاً به جای اینکه یک پنجم این زمین را بدهد، زمین دیگری یا پول این زمین را به ولی خمس می‌پردازد. باز این جا این بیع صحیح است؛ تمام مبیع ملک مشتری می‌شود و ثمن هم ملک بایع می‌شود. ولی مشتری بعد از اداء این خمس می‌تواند به بایع رجوع کند و خمسی را که داده، از بایع بگیرد.

این در صورتی است که مشتری خمس را از خارج از آن متاع و معوض بدهد. اما اگر بخواهد از خود آن عین بدهد، مثلاً ممکن است بگوید من پول ندارم که بدهم و در جای دیگر هم زمین ندارم، لذا یک پنجم همین زمین را بگیر؛ این هم اشکالی ندارد. وقتی یک پنجم عین مختلط به حرام را به ولی خمس می‌دهد، قهراً آن چه که باقی می‌ماند [چهار پنجم] ملک مشتری می‌شود. ولی می‌تواند به بایع رجوع کند و یک پنجم ثمن را از او بگیرد.

این مطلبی است که امام (ره) در ذیل مسأله ۳۳ فرموده‌اند و این در فرضی است که حاکم معامله و بیع را امضا نکند.

بررسی حکم فرض دوم

آن چه که امام در این جا فرموده، تمام است یا نه؟ همان طور که در جلسه قبل نسبت به آن چه که در فرض اول مطرح شد، ملاحظه‌ای داشتیم و به نظر ما اشکالی وجود داشت، اکنون نیز نسبت به فرض دوم این اشکال و ملاحظه را داریم.

عرض ما این است که باید ببینیم تعلق خمس به مال حلال مخلوط به حرام را همانند تعلق خمس به سایر اقسام می‌دانیم یا نه؟ در سایر اقسام، شرکت ثابت می‌شود؛ یعنی بمجرد الاستخراج أو بمجرد الغوص، شرکت صاحبان خمس با مالک در آن متاع استخراج شده یا از دریا بیرون آورده شده، ثابت می‌شود. در مورد مال مختلط به حرام نیز همین طور است؛ یعنی یک نظریه این است بالاخره، شرکت ثابت می‌شود و از همان لحظه [به شرط جهل به مقدار و جهل به مالک] ارباب خمس با این مالک شریک می‌شوند.

یک مبنا هم این است که سنخِ خمسِ مالِ مختلط به حرام با سنخِ خمسِ سایر اقسام فرق می‌کند. آن‌چه که امام فرمودند بنابر مبنای اول که بالا اختلاط خمس ثابت می‌شود درست است؛ یعنی خمسِ مالِ مختلط به حرام، همانند سایر اقسام خمس باشد. روی این مبنا، خمس تأثیر دارد در اینکه بقیه مال حلال شود و بتواند در آن تصرف کند؛ در حالی که قاعده اقتضا می‌کند از همه مال اجتناب کند. اما روی آن مبنا که خمس همانند سایر اقسام نیست، این‌جا مسأله خالی از اشکال نیست. اگر گفتیم خمس بالا اختلاط ثابت نمی‌شود و صاحبان خمس مالک یک پنجم این مال نمی‌شوند و با مالک شریک نمی‌شوند، چطور می‌توانیم بگوییم ولیّ خمس می‌تواند به مشتری رجوع کند؟ اصلاً رجوع دیگر برای او معنا ندارد. لذا این مطلب که امام(ره) در ذیل مسأله ۳۳ فرموده، بر اساس قول به تفاوت سنخ خمس در مال مختلط به حرام و خمس در غیر آن، سازگار نیست. هذا تمام الکلام فی ما یجب فیہ الخمس.

آخرین بحثی که از کتاب الخمس باقی مانده و بحث مهمی هم هست، بحث در قسمت خمس است؛ اینکه این خمس باید چگونه تقسیم شود. و اینکه مستحقین خمس چه کسانی هستند؟ این بخش از کتاب تحریر، ۱۳ مسأله دارد. امیدواریم تا پایان سال، بتوانیم این بحث را تمام کنیم که إن شاء الله کتاب الخمس به پایان برسد.

«الحمد لله رب العالمین»